شواهدی بر ذهنیت علماء در تواتر قرائات و قرآنیت آنها

- الف) المسائل السرویه شیخ مفید
- ب) عبارت شیخ در خلاف
- ج)عبارت شیخ در مبسوط
- د) عبارت صاحب شرائع
- ه) عبارت علامه حلی
- ر)عبارت جامع المقاصد
- و) عبارت مسالک

الف) المسائل السرویه شیخ مفید

مرحوم شیخ مفید جلوتر از همه هستند، من کلام ایشان را میآورم. یکی از چیزهایی که در مراسلات مرحوم مفید هست، مراسله المسائل السَرَوِیه است. سرویه هم گفتهاند. سرو به کجا نسبت داده میشود، نمیدانم. ولی با توضیحاتی که محقق کتاب در مقدمه فرمودهاند سَرَوِیه مناسبتر است. سَرَوِیه نسبت به ساریه است. ساریه نزدیک بابل است. همین شهر ساری معروف. المسائل السَرَوِیه. در قدیم به ساری، ساریه میگفتند. آمل و بابل و ساری. الآن هم ساری شهر بزرگ و حسابی است. اینها محل علماء و اهل فضل بوده. سید شریف بزرگی از ساری برای شیخ مفید نامه نوشته است. مسائلی است که از ساری ارسال شده. شیخ مفید نظیر اینها را زیاد دارند؛ المسائل الصاغانیه و ... .

در این مسائل سرویه مرحوم مفید یک بخش بسیار زیبایی نوشته اند. این را هم عرض بکنم. میخواهم تأکید بکنم که سائل در مسائل سرویه شیعه است. یعنی در بسیاری از جاها مخاطب شیخ مفید یک سنی است. خب میگوییم در مقابل یک سنی محاجه میکنند و جدلی صحبت میکنند. اما در المسائل السرویه که از ساری آمده در حق شیخ دعا میکند و میگوید: «و أقر عيون الشيعة بنضارة أيامه[1]»؛ به شیخ مفید میگوید که ان شالله چشم شیعه روشن باشد که ایام شما سرسبز باشد و سایه شما مستدام باشد. لذا شیعه است که برای شیخ این را نوشته است.

در این کتاب میگوید:

> فصل لزوم التقيد بما بين الدفتين
>
> غير أن الخبر قد صح عن أئمتنا (ع) أنهم أمروا بقراءة ما بين الدفتين و أن لا يتعداه إلى زيادة فيه و لا نقصان منه حتى يقوم القائم (ع) فيقرأ للناس القرآن على ما أنزله الله تعالى و جمعه أمير المؤمنين (ع).و إنما نهوا (ع) عن قراءة ما ورد به الأخبار من أحرف تزيد على الثابت في المصحف لأنها لم تأت على التواتر و إنما جاء بها الآحاد و قد يغلط الواحد في ما ينقله.[2]

مرحوم مفید راجع به عثمان و اینکه تمام مطالب قرآن را جمع کرده ای نه، مطالبی را میفرمایند. بعد میگویند: **«غير أن الخبر قد صح عن أئمتنا (ع) أنهم أمروا بقراءة ما بين الدفتين»**؛ ذهنیتی که شیخ القاء میکنند را ببینید. همان ذهنیتی است که برای سید حاکم بوده و شواهد عدیدهای هم دارد. شیخ مفید میگویند ائمه علیهالسلام به ما گفتهاند که از بین الدفتین آن طرف تر نروید. یعنی همانطور که امر کردهاند که بین الدفتین قرائت بکنید، ما را از قرائت بیرون از آن نهی کردهاند.

«و إنما نهونا (ع) عن قراءة ما ورد به الأخبار من أحرف تزيد على الثابت في المصحف »؛ گفته‌اند اگر قرائتی هست که در مصحف نیست، آن را نخوانید. ما را نهی کرده‌اند. «کف عن هذه القرائة». این قرائت را نخوانید. چرا ما را نهی کردند؟ **«لأنها لم تأت على التواتر»؛** ببینید شیخ مفید دقیقاً کلمه تواتر را برای قرائت به کار می‌برند. «لانها» یعنی چه؟ یعنی حروف و قرائات. پس قرائات باید متواتر باشد. سائر روایات دیگر ولو صحیح السند هم باشد اما اگر به تواتر به ما نرسیده باشد، قرآن نیست. **«و إنما جاء بها الآحاد و قد يغلط الواحد في ما ينقله»**؛ آن را آحاد برای ما آورده‌اند. لذا این برای ما فایده ندارد.

> فإن قال قائل كيف يصح القول بأن الذي بين الدفتين هو كلام الله تعالى على الحقيقة من غير زيادة فيه و لا نقصان و أنتم تروون عن الأئمة (ع) أنهم قرءوا كنتم خير أئمة أخرجت للناس و كذلك جعلناكم أئمة وسطا و قرءوا يسألونك الأنفال و هذا بخلاف ما في المصحف الذي في أيدي الناس.قيل له قد مضى الجواب عن هذا و هو أن الأخبار التي جاءت بذلكأخبار آحاد لا يقطع على الله تعالى بصحتها فلذلك وقفنا فيها و لم نعدل عما في المصحف الظاهر على ما أمرنا به حسب ما بيناه.مع أنه لا ينكر أن تأتي القراءة على وجهين منزلين أحدهما ما تضمنه المصحف.و الثاني ما جاء به الخبر كما يعترف مخالفونا به من نزول القرآن على أوجه ستي[3]

«فإن قال قائل ... و هذا بخلاف ما في المصحف الذي في أيدي الناس»؛ اگر کسی این جور بگوید شما این روایات را که دارید، پس چطور می‌گویید روایات باید متواتر باشند و نمی‌توانیم بخوانیم؟! شیخ مفید دو جواب می‌دهند و هر دو جواب عالی است. یکی از آنها مقصود الآن من است و دیگری را هم قبلاً عرض کرده بودم.

«قيل له قد مضى الجواب عن هذا و هو أن الأخبار التي جاءت بذلك أخبار آحاد»؛ آنها که قطعی نیست. بلکه یک نفر می‌آید و می‌گوید که امام اینطور خوانده‌اند. **«لا يقطع على الله تعالى بصحتها»**؛ قرآن باید قطعی باشد. باید قاطع باشیم که قرآن است. یعنی به وضوح میخ تواتر و قطع به قرآنیت را می‌کوبند.

«فلذلك وقفنا فيها»؛ وقتی قطع نداریم توقف می‌کنیم. **«و لم نعدل عما في المصحف الظاهر على ما أمرنا به حسب ما بيناه»**؛ آن چیزی که به ما امر کرده‌اند مقطوع است. این جواب اول که باید قطعی باشد.

جواب دوم هم خیلی جالب است. شیخ مفید میخ آن را کوبیده‌اند. بعد هم شیخ الطائفه و دیگران دنباله آن را گرفته‌اند. **«مع أنه لا ينكر»**؛ ما که انکار نمی‌کنیم،**«أن تأتي القراءة على وجهين منزلين»**؛ در روایتی «ائمه» آمده اما آن روایتی که متواتر است «کنتم خیر امة اخرجت»، والّا ما قرائت متواتر را می‌گیریم که «امة» است. لذا روایت را کنار می‌گذاریم. ولی آن را انکار نمی‌کنیم که این روایت هم در نفس الامر نازل شده باشد؛ تعدد قرائت داشته باشد. پس حرف واحد چه می‌شود؟ «انما القرآن حرف واحد» شمای شیخ مفید چه می‌گویید؟ مخاطب شما هم شیعه است. «مع انه لاینکر» را می‌خواهید به یک سنی بگویید؟! در مسائل سرویه مخاطب ایشان شیعه است. **«مع أنه لا ينكر أن تأتي القراءة على وجهين منزلين»؛** هر دوی آنها نازل شده، **«أحدهما ما تضمنه المصحف»؛** که متواتر هم هست، **«و الثاني ما جاء به الخبر»؛** دومی هم (کنتم خیر ائمة) است. جبرئیل دوبار آورده است. ببینید این جواب شیخ مفید دقیقاً همین بحثهایی است که ما به دنبالش هستیم.

شاگرد: خلاف آن چیزی است که محقق اردبیلی گفتند است. گفتند که باید یقین کنیم که قرآن است و الا قرآن نیست.

استاد: خلاف حرف محقق اردبیلی را مرحوم صاحب جواهر هم گفتند. چند بار عرض کردم. صاحب جواهر می‌گویند اینکه می‌گویند قرآن باید یقینی باشد را چه کسی گفته؟! برای ما داشتن حجت کافی است تا بگوییم قرآن است. و لذا حتی اگر خبر واحدی حجت بود؛ حجت یعنی خدا به ما اجازه داده بود بگوییم قرآن است. خب وقتی خدا اجازه داده بود چرا نگوییم که قرآن نیست؟!

دنباله فرمایش ایشان هم خیلی جالب است. ما می‌گوییم طبق روایاتی که شیعه از معصومین آورده‌اند دوبار نازل شده؛ یک بار به این صورت نازل شده «کنتم خیر امة» و یک بار دیگر به این صورت نازل شده «کنتم خیر ائمة». می‌گوییم عجب! یک آیه دو بار نازل شده؟ می‌گویند این را که خود سنی ها هم می‌گویند. یعنی اگر ما این را به‌عنوان شیعه گفته ایم راه دوری نرفته ایم. دنباله آن را ببینید: «كما يعترف»؛ نمی‌گویند ظن؛ اعتراف یعنی اینکه من می‌گویم می‌شود دوبار نازل شود، آنها هم اعتراف کرده‌اند.«مخالفونا به من نزول القرآن على أوجه شتى». بعد مثال می‌زنند. مثال‌های بسیار زیبا. سه مثال می‌زنند. هر سه تای این مثال‌ها به‌خاطر سپردنی است. چرا؟ به‌خاطر اینکه اختلاف قرائات سبع است که می‌گویند همه اینها متواتر است. مثال‌های ایشان را ببینید:

> فمن ذلك قوله تعالى وَ ما هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ يريد ما هو ببخيل.و بالقراءة الأخرى و ما هو على الغيب بظنين يريد بمتهم.و مثل قوله تعالى جَنّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهارُ على قراءة أخرى من تحتها الأنهار.و نحو قوله تعالى إِنْ هذانِ لَساحِران.و في قراءة أخرى إن هذين لساحران.و ما أشبه ذلك مما يكثر تعداده و يطول الجواب بإثباته و فيما ذكرناه كفاية إن شاء الله تعالى[4]

«فمن ذلك قوله تعالى وَ ما هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ»؛ با ضاد است یا با ظاء است؟ کدام یک از اینها است؟ «یعترف مخالفونا» یعنی خودشان بین خودشان اختلاف دارند؟ یا اینکه اعتراف دارند به اینکه هر دو نازل شده؟ «اعترف به من نزول القرآن على أوجه شتى».

حال می‌بینید آلآن در رساله‌های برخی ها می‌گویند «ضاد» و «ظاء» شبیه به هم بوده و در خط نزدیک هم بوده، لذا به این صورت خوانده شده است. این همه حرف که علیه زمخشری می‌آید، اگر یادتان باشد از کشاف خواندم، خودش عرب است، می‌گویی مگر بچه بازی است که نزد عرب، آن هم عرب های دور حضرت، آن هم عرب هایی که نزد حضرت می‌نشیندند همینطور قاطی کنند و یکی «ضاد» بخواند و دیگری «ظاء» بخواند؟! محال است که این دو نزد عرب قاطی شود. زمخشری این را گفت. بعد گفت «قرأ بهما رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله». یعنی برای زمخشری صاف است که حضرت هم «ضاد» و هم «ظاء» را با تفاوت مخرج و با تفاوت معنا قرائت کرده‌اند. این را زمخشری گفته بود.

در اینجا هم شیخ مفید می‌گوید «اعترف به من نزول القرآن على أوجه شتى». ادامه اش را ملاحظه کنید که چقدر جالب است. **«فمن ذلك قوله تعالى وَ ما هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ»**؛ خود شیخ مفید تعدد نزول را توضیح می‌دهند. به‌نحوی‌که همه این قبول دارند. در قرائت سبعه هم گفتیم. همان متواتری است که ما می‌گوییم. چرا هر دو را توضیح می‌دهند؟ برای اینکه بگویند این قرائت ها که بچه بازی نیست. تفاوت معنا می‌آورد. می‌فرمایند:«...بضنين يريد ما هو ببخيل. و بالقراءة الأخرى و ما هو على الغيب بظنين يريد بمتهم»؛ متهم یا بخیل یکی است؟! معنای آنها کاملا متفاوت است. شیخ مفید می‌فرمایند ببینید هر دوی آنها نازل شده است. هر دوی آنها را ملک وحی آورده است. پس اگر در روایات شیعه «خیر ائمة» بود، چه مانعی دارد مثل آنها در اینجا -که متواتر هم

نقل کرده‌اند- ما هم بگوییم هر دو نازل شده باشد؟! این مثال اول. اما مثال دوم:

«**و مثل قوله تعالی**»؛ در اختلاف مصاحف است. «**جَنّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهارُ و علی قراءة أخری من تحتها الأنهار**»؛ قرائت سبع. مثال سوم: اینها خیلی مثال‌های خوبی است. «**و نحو قوله تعالی إنْ هذانِ لَساحِرانِ و في قراءة أخری إن هذين لساحران**». این سه مثالی که شیخ زده‌اند چه خصوصیتی داشت؟ رسم تفاوت می‌کرد. یعنی اینطور نبود که رسم واحد باشد و دو جور بخوانند. هر سه مثالی که شیخ انتخاب کرده‌اند در قرائات سبع بود؛ آن هم در قرائات سبعی که رسم تغییری می‌کند. «ض-ظ»، «من» باشد یا نباشد، «هذان-هذین»، اینها نشان‌گر تخصص ایشان است.

«و ما أشبه ذلك مما يكثر تعداده»؛ این موارد بسیار زیاد است. خب این شیخ مفیدی هستند که بحر علم هستند. با دو کلمه در جواب مسائل سروی فضای ذهنی ایشان روشن می‌شود. البته می‌خواهم عرض کنم که تنها فضای ذهنی ایشان نیست. الآن می‌خواهیم از سید مرتضی بیاوریم، از شیخ الطائفه بیاوریم. لذا تنها فضای ذهنی ایشان نیست. و مهمتر فضای ذهنیای است که علما دارند.

من عبارت آقای شعرانی را بخوانم.

شاگرد: شیخ مفید در جایی گفته‌اند که سبع متواتر است؟

استاد: عرض کردم ایشان گفتند قرآن قرآن نیست مگر اینکه متواتر باشد. روایات نمی‌تواند قرآن را ثابت کند. پس قرآن باید متواتر باشد. بعد می‌گویند این قرآنی که باید متواتر باشد، در این قرآن همه این قرائات منزَل است؛ «ضاد» و «ظاء» منزل هستند.

شاگرد: بهصورتی اگری اینگونه گفتند.

استاد: نه، فرمودند «منزلین»، «و في القرائة الاخری».

شاگرد: ظاهر عبارتی که خواندی این بود که اگر اینطور باشد مانعی نیست.

استاد: نه، اگر برای روایات بود. نه برای «ما یعترف به المخالفون». گفتند روایتی که متواتر نیست اگر بخواهد در نفس الامر درست باشد، لااینکر که دوبار نازل شده باشد. مثل مواردیکه متواتر است و همه قبول دارند. مثال‌های آن را گفته‌اند. من فرمایش شما را با همان وسوسه ای که بحث را پیش ببریم کاملاً قبول دارم. این جور نیست که من بخواهم بحث را همینطور جلو ببرم. اما نباید این جور هم باشد که ما در مطالب دقت هایی بکنیم که از جمع‌بندی واضح در جلیل الانظر غافل شویم و بعد به دقیق الانظر نرسیم. من روی این خیلی تأکید دارم. حال من اگر همه حرفها را عرض کنم در آخر کار به فرمایش شما بر می‌گردیم.

شاگرد۲: بهصورت شرطیه هم نیست.

شاگرد: از این عبارت به دست می‌آید که سبع متواتر است؟

استاد: اگر منظورتان عبارت صریح است که اینطور نیست.

شاگرد: می‌خواهم بگویم ظهور هم ندارد.

استاد: ببینید می‌گویند یعترف مخالفونا که اینها را جزء سبع به حساب می‌آورند. ایشان دقیقا از سبع مثال زده‌اند. دیروز مثال ابن کثیر[5] را عرض کردم. در شعر مکه چه خواند؟ «ال يُقاتِلُونَكُمُ

جَمِيعاً إِلاَّ فِي قُرًى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ[6]». فوری داد زد که «ارجع الی قرائة قومک»؛ چرا «جدر» می‌خوانی؟! یعنی به این صورت بخوان «او من وراء جدار». مجمع البیان را ببینید. سائر تفاسیر را ببینید. دو نفر به این صورت می‌خواندند. هم در مکه و هم در بصره–ابو عل بصری- «او من وراء جدار» می‌خواندند. حال اینکه «جدار» مفرد است ای مثل «سهم و سهام» خودش جمع است، بحث کرده‌اند. «جدر» جمع است و «جدار» هم مثل «سهام» جمع است. از این بحث کرده‌اند. در الحجه علی القرائات از این بحث کرده‌اند.

ولی در بین اهل مکه مشکل نبود؛ ما بچه بودیم و بزرگ شدیم؛ کی مسلمان چقدر سوره حشر را می‌خواند؟! در مکه خواندن «او من وراء جدار». اصلاً تا می‌شنود «او من وراء جدر» ذهنش تکان می‌خورد. لذا به او می‌گویی «ارجع الی قرائة قومک»، چرا «جدر» می‌خوانی؟! گفت «إني لما هبطت العراق خلطوا علي قرائتي».

این مبنای «تداول القراء» می‌شود. یعنی در یک شهری یک قرائتی هست؛ قرّائی هستند که امام در قرائت می‌شوند. یعنی همه آن‌ها را دای می‌گیرند. صحیح و سقیم و شاذ و آن چه که در بین قوم خودش مستقر هست را دای می‌گیرد. او خبره کار می‌شود. می‌شود نمایندهٔ یک قرائت متواتر. در چنین فضایی وقتی صحبت می‌کنند چه می‌شود؟ من این‌ها را مفصل گشته ام. یک تصریحی از مثل شیخ مفید پیدا کنید که ما پیدا نکردیم. از مثل سید مرتضی و حتی شیخ الطائفه پیدا کنید که صریحاً بگویند «ان السبع متواتر». این جور عباراتی نداریم.

---

[1]المسائل السرویة ۳۰

[2]همان ۸۱

[3]همان ۸۲

[4]همان۸۴

[5]جامع البیان فی القراءات السبع ج1ص167؛قرأ عبد الله بن كثير في بيت شبل وثمّ يومئذ عدّة من القرّاء: أو من وراء جدر [الحشر: ١٤] فنادوه ابن الزبير ما هذه القراءة؟ ارجع إلى قراءة قومك، قال: إني لما هبطت العراق خلطوا علي قرائتي، قال:فقال: أو من وراء جدار

[6]الحشر ۱۴

ب) عبارت شیخ در خلاف

آن چه که از شیخ الطائفه داریم این است: ببینید در ذهن خود شیخ الطائفه چیست. «بالمجاز» گفتند. من سه مطلب در اینجا آوردهام. در الخلاف وقتی میخواهند حرف ابوحنیفه را رد کنند، میفرمایند:

> و أيضا فإن القرآن لا يثبت قرآنا الا بالنقل المتواتر المستفيض، و لم ينقل الا متواترا و لا آحادا، ان معناه يكون قرآنا[1]

«و أيضا»؛ حرف او درست نیست، باطل است، **«فإن القرآن لا يثبت قرآنا الا بالنقل المتواتر المستفيض»**؛ میگوید شما میخواهید در قرآن چیزی را داخل کنید و بعد بگویید با آن نماز بخوانند که اصلاً ثابت نیست. بلکه قوام قرآنیت قرآن بالنقل المتواتر المستفیض است. در اینجا مستقیماً با قرائات کاری ندارند اما دارند میگویند **«لایثبت قرآنا الا بالنقل المتواتر المستفیض»**. میگویند که قرآن این است.

---

[1] الخلاف ج۱ص۳۴۵

ج)عبارت شیخ در مبسوط

همینجا کنار این فرمایش ایشان به مبسوط بیایید. قرائن باید کنار هم گذاشته شود. خیلی جالب است. در این دو-سه سطر بخش‌هایی که ذهنتان درگیر می‌شود را کاری ندارم. آن چه که مقصود من است را می‌خوانم:

> إن أصدقها تعليم سورة عين عليها، و إن كان تعليم آيات عينها، لأن ذلك يختلف، و هل يجب تعيين القراءة و هي الحرف الذي يعلمها إياه على وجهين، أحدهما لا يجب، و هو الأقوى، لأن النبي (صلى الله عليه و آله) لم يعين على الرجل و الوجه الآخر لا بد من تعيين الحرف لأن بعضها أصعب من بعض.فمن قال إنه شرط فان ذكره، و إلا كان فاسدا و لها مهر مثلها، و من قال ليس بشرط لقنها أي حرف شاء «إن شاء بالجائز و هو الصحيح عندنا، لأن التعيين يحتاج إلى دليل فإذا ثبت أنه يصح كان لها المطالبة بأي موضع شاءت، فإن أصدقها تعليم سورة بعينها و هو لا يحفظها، بأن قال على أن أحصل ذلك لك، صح لأنه أوجبها على نفسه في ذمته.[1]

«إن أصدقها تعليم سورة عين عليها»؛ فتوای معروف است. نمی‌توانید بگویید «اصداقتک تعلیم سورة»، می‌گویند قبول نیست. باید بگویید سوره بقره، سوره مبارکه یس و... .**«و إن كان تعليم آيات عينها»**؛ اگر صداق او را تعلیم آیاتی قرار داده باید آن را معین کند. نمی‌شود که معین نکند.**«لأن ذلك يختلف»؛** سوره با سوره فرق می‌کند، آیه با آیه فرق می‌کند. باید معلوم شود. بعد چه می‌فرمایند؟ این عبارت مبسوط به قیمت در نمی‌آید، چون برای شیخ است. فضای ذهنی ایشان را روشن می‌کند که با آن می‌خواهند مقدمه تبیان، تداول و بالمجاز را بیان کند. می‌فرمایند:

«و هل يجب تعيين القراءة»؛ حال که باید سوره را معین کند باید قرائتش را هم تعیین کند؟قرائت چیست؟ **«و هي الحرف الذي يعلمها إياه»؛** الحرف به اصطلاح قدیم رایج، به‌معنای قرائت است. **«على وجهين»**؛ دو وجه است.**«أحدهما لا يجب»**؛ واجب نیست که تعیینی قرائت کند.**«و هو الأقوى»؛** اقوی این است که واجب نیست. چرا واجب نیست؟**«لأن النبي (صلى الله عليه و آله) لم يعين على الرجل»؛** وقتی به او فرمودند که صداق زنت را تعلیم قرآن قرار بده تعیینی نکردند کدام قرائت باشد. همین عباراتی است که در جواهر و مسالک بود **«مع ان التعدد كان موجودا»**، آن زمان هم اینها بود. همین که حضرت تعیینی نکردند می‌فهمیم که اطلاق همه آن‌ها را می‌گیرد.**«و الوجه الآخر لا بد من تعيين الحرف»؛** باید قرائت را هم تعیینی کنیم، چرا؟ البته می‌گویند در امامیه قائل آن را نمی‌دانیم. من این را آورده‌ام. در عنوان خاص مهر و عقد.**«لأن بعضها أصعب من بعض»؛** چون اصعب است مالیتش تفاوت می‌کند لذا باید تعیینی کند.

«فمن قال إنه شرط»؛ کسی که گفته شرط است که تعیینی قرائت بکند،**«فان ذكره»؛** بسیار خب، تعیینی حرف کرده،**«و إلا كان فاسدا»؛** چون شرط این است که تعیینی قرائت بکند. این برای این طرف است.**«و لها مهر مثلها»؛**چون مهر مسمی فاسد شد، برای او مهر المثل ثابت است. منظور من اینجا است:خیلی مهم است. کلمه‌ای که شیخ در اینجا فرمودهاند کلید برای ده‌ها بحث دیگر است.

«و من قال لیس بشرط»؛ کسی که بگوید تعلیم قرائت شرط نیست. یعنی بگوید من زوجه را به قرائت خاص تعلیم می‌کنم،**«لقنها أي حرف شاء»**؛ اختیارش دست شوهر است. هر قرائتی که بخواهد اختیار دست او است، تعلیم می‌کند. «**إن شاء بالجائز**»؛ نمی‌شود بگوید ای قرائة شاء که شامل غیر مجاز هم می‌شود.

شاگرد: در اینجا «واو» دارد؛ «و ان شاء بالجائز».

استاد: نه، من در دو-سه کتاب فقهی همه اینها را آورده‌ام. لذا می‌خواهم عرض کنم کسانی که می‌توانید به نسخه خطی مبسوط مراجعه کنید؛ در اینجا در دو-سه کتاب فقهی از مبسوط «واو» آورده‌اند. مبسوط مطبوع هشت جلدی. مثل اینکه پنج جلدی هم آمده نمی‌دانم تصحیح مستقلی کرده‌اند یا نه. در مطبوع واو نیاورده اند؛ در هشت جلدی واو ندارد؛ در گیومه گذاشته شده. حال من طبق مطبوع می‌خوانم.

«و من قال لیس بشرط لقنها أي حرف شاء إن شاء بالجائز»؛ همین مطبوع هم مناسب عبارت است. من هرچه رفتم و برگشتم نتوانستم «ان شاء» را با واو معنا کنم. «**ان شاء بالجائز**»؛ همینجا منظور ما است. یعنی شیخ می‌فرمایند شرط نیست که قرائت را تعیین کند. وقتی هم شرط نکردند «**لقنها ای حرف شاء ان شاء بالجائز**»؛ اگر زوج بخواهد قرائت جایز را تعلیم کند.خب این قرائت جایز کدام است؟

خیلی جالب است تعبیر «ان شاء بالجائز» مبسوط در کتابهای بعدی فقهی بازتاب دارد. وقتی به منزل رفتید فدکیه را ببینید. عنوان صفحه این است: «المهر-الصداق-تعیین الحرف-لقنها الجائز». به این صورت عنوان زده‌ام تا بعداً وقتی خواستید جست و جو کنید اگر در ذهنتان مهر بود، مهر بیاید، اگر صداق زدید بیاید. من در جست و جوها مواردش را آورده‌م. خیلی جالب در عبارات فقها آمده است. یعنی وقتی در کتاب النکاح این را مطرح کردند می‌گویند ما امامیه می‌گوییم وقتی شوهر مهر زنش را قرائت قرآن قرارداد تعیین قرائت لازم نیست اما اگر بخواهد برئ الذمه شود باید قرائتی که تعیین می‌کند، قرائت جایز باشد. خب قرائت جایز چیست؟ عبارت مورد جست و جو به این صورت بود: «لقنها أي حرف - لقنها الجائز - یلقنها الجائز - علمها الجائز».

---

[1]المبسوط في فقه الإمامية ج۴ص۲۷۳

د) عبارت صاحب شرائع

در مبسوط «لقن بالجائز» بود. صاحب شرایع به این صورت فرمودهاند:

و هل يجب تعيين الحرف قيل نعم و قيل لا و يلقنها الجائز و هو أشبه و لو أمرته بتلقين غيرها لم يلزمه لأن الشرط لم يتناولها[1]

«**و هل يجب تعيين الحرف قيل نعم و قيل لا**»؛ شرط نیست. خب حالا که میگوید نه باید چه کار کند؟«**و يلقنها الجائز**»؛ نمیشود هر چه را که خواست انجام دهد. بلکه «یلقنها الجائز». در جواهر توضیح آن را دادهاند.

---

[1]شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام؛ ج ۲، ص: ۲۶۹

ه) عبارت علامه حلی

علامه فرمودند: «و لو أصدقها تعليم سورة معيّنة لقنّها الجائز[1]»، «و لو أصدقها تعليم سورة علّمها الجائز[2]». چون کتاب نکاح شیخ انصاری شرح ارشاد است، وقتی به اینجا رسیدند فرمودند مصنف گفته: «و لو أصدقها تعليم سورة، علّمها الجائز من القراءات [السبعة] دون الشاذّة[3]».

تحریر علامه را ببینید:

> الخامس: تعليم القرآن يجوز أن يكون صداقا، و ليس بمكروه،فلا بدّ من تعيين المهر من السورة أو الآيات المشترطة، و يجوز أن يقدّره بالمدّة كاليوم و الشهر، و تتعلّم هي ما شاءت، و لو أبهم فسد المهر، و وجب مهر المثل مع الدخول، و الأقرب أنّه لا يشترط تعيين الحرف، كقراءة حمزة أو غيره، بل يكفيها الجائز في السبعة دون الشاذة**[4]**

«... و الأقرب أنّه لا يشترط تعيين الحرف»؛ قرائت نمازی نیست،**«كقراءة حمزة أو غيره»**؛ این عبارت مهم است برای اینکه علامه تصریح میکند،**«بل يكفيها الجائز في السبعة دون الشاذة»**؛ یعنی الجائزی که شیخ گفتند، الجائزی که دیگران گفتند، خود علامه در قواعد گفتند، در تحریر تصریح میکنند. **«بل يكفيها الجائز في السبعة دون الشاذة»**؛ در متن قواعد میگویند «لم یجب تعیین... لقنه الجائز».

عبارت ایضاح الفوائد را نگاه بفرمایید. منظور من عبارت جامع المقاصد است. شرح لمعه را هم دیروز خواندم. شهید در شرح لمعه فرمودند اگر اصداقش کرد «أن يعلمها القراءة الجائزة شرعا[5]»، قرائت جایزه چیست؟ یعنی متواتر باشد. متواتر نباشد الصلا شرعا جایز نیست.

---

[1]تلخيص المرام في معرفة الأحكام؛ ص: ۱۹۹

[2]إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان؛ ج۲، ص: ۱۵

[3]كتاب النكاح (للشيخ الأنصاري)؛ ص: ۲۶۲

[4]تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية (ط - الحديثة)؛ ج۳، ص: ۵۴۷

الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية (المحشى - كلانتر)؛ ج٥، ص: ٣٤٦[5]

ر)عبارت جامع المقاصد

حال ببینیم جامع المقاصد چه گفته‌اند:

> قوله: (و لو أصدقها تعليم سورة لم يجب تعيين الحروف و لقنها الجائز على رأي، و ال يلزمه غيرها لو طلبت). المراد بالحروف هنا القراءة كقراءة حمزة و غيره من السبعة أو العشرة على أقرب القولين، و الرأي الذي ذكره المصنف للشيخ في المبسوط و النهاية، و غيره من الأصحاب.
>
> و وجه ان النبي صلّى اللّه عليه و آله لم يعيّن على من عقد له على تعليم شيء من القرآن، و لو كان شرطا امتنع الإخلال به، فعلى هذا إذا أطلق العقد على تعليم سورة صح و برىء بتعليمها الجائز من القراءات دون ما كان شاذا، و في قول نقله جمع من الأصحاب- و ال نعرف القائل به- انه يشترط تعيين قراءة من القراءات الجائزة، لأنها متفاوتة في السهولة و الصعوبة، فلو لم يعين لزم الغرر، و ضعفه ظاهر، و المذهب الأول.
>
> و على هذا فلو طلبت غير الجائز على إطلاقه الصادق على مطلق القراءات، أو الملفق منها بأن طلبت قراءة خاصة أو نحو ذلك لم يجب عليه الإجابة، لأن الواجب أمر كلي، فهو مخيّر في تعيينه و إيجاده في ضمن أي فرد شاء[1]

«المراد بالحروف هنا القراءة كقراءة حمزة و غيره من السبعة»؛ که در تحریر علامه هم بود. چون نظر ایشان به عشره هم هست، می‌فرمایند: **«أو العشرة على أقرب القولين»**؛ عشره را هم جایز می‌دانند.**«..و برىء بتعليمها الجائز من القراءات دون ما كان شاذا»**؛ آن چه که شاذ است دیگر فایده ندارد. **«فلو طلبت غير الجائز على إطلاقه الصادق على مطلق القراءات، أو الملفق منها بأن طلبت قراءة خاصة أو نحو ذلك لم يجب عليه الإجابة»**؛ اجابت غیر جایز، نیاز نیست.

---

[1]جامع المقاصد في شرح القواعد؛ ج۱۳، ص: ۳۴۴

و) عبارت مسالک

آن چه که پایان عرض من است، مسالک جلد هشتم،صفحه ۱۸۰ است.

> و الأقوى ما اختاره المصنف من عدم وجوب التعيين، و يجتزئ بتلقينها الجائز منها، سواء كان إحدى القراءات المتواترة أم الملفّق منها، لأن ذلك كلّه جائز أنزله اللّه تعالى، و التفاوت بينها مغتفر. و النبي صلّى اللّه عليه و آله و سلّم لما ّ زوّج المرأة من سهل الساعدي على ما يحسن من القرآن لم يعيّن له الحرف، مع أن التعدّد كان موجودا من يومئذ. و اختلاف القراءات على ألسنة العرب أصعب منه على ألسنة المولّدين. و وجه تسمية القراءة بالحرف ما روي من أن النبي صلّى اللّه عليه و آله و سلّم قال: «نزل القرآن على سبعة أحرف» و فسّرها بعضهم بالقراءات . و ليس بجيّد، لأن القراءات المتواترة لا تنحصر في السبعة، بل و لا في العشرة، كما حقّق في محلّه. و إنما اقتصروا على السبعة تبعا لابن مجاهد حيث اقتصر عليها تبرّكا بالحديث. و في أخبارنا أن السبعة أحرف ليست هي القراءات، بل أنواع التركيب من الأمر و النهي و القصص و غيرها .[1]

«و الأقوى ما اختاره المصنف من عدم وجوب التعيين، و يجتزئ بتلقينها الجائز منها سواء كان إحدى القراءات المتواترة»؛ فقط یکی از آنها؛**«أم الملفّق منها»**؛ چون همه آنها جایز است.بعد تصریح میکنند **«لأن ذلك كلّه جائز أنزله اللّه تعالى»**؛ همه اینها کلام خدا است، لازم نیست حتما ً یکی از آنها باشد. یعنی شهید ثانی با این تعلیل آخر کارشان تصریح میکنند که اوال ً باید جایز باشد. جایز هم آنی است که خدا نازل کرده باشد. و جایز در آنها سبعه ای عشره است. بعدا ً اشاره میکنند که منظور قرائات سبع نیست و نکته خیلی عالی را گفتند. من میگویم که این از دُر گرانبارتر است. فرمودند ما در اواراء عشر هم متواتر داریم. نه تنها در سبع و عشر متواتر داریم بلکه در اواراء آن هم داریم.**«لأن القراءات المتواترة لا تنحصر في السبعة، بل و لا في العشرة، كما حقّق في محلّه».**

بنابراین تواتر قرآن در کلمات آمده است. میخواستم از آقای شعرانی در تأیید حرف علامه بخوانم، ان شالله فردا.

والحمد لله رب العالمين

---

[1]مسالک ج۸ص۱۸۰